

نگاهی به کار و زندگی کارگران پروژه ای عمرانی

فرخ فرهمند

یازدهم اسفند ماه هشتاد و شش

گرمای ظهر یک روز تابستان آنقدر هوا گرم و مرطوب بود که انگار همه را گرفته‌ای زیر دوش. همینجوری عرق داشت از سر و روی اصغر میریخت که به زور از فاصله سی چهل متری توانست قیافه حسین را تشخیص بدهد که داشت به طرف آنها می‌آمد. داد زد "بچه‌ها حسین هم آمد" بعد چند لحظه به هم رسیدند و دست در دست روی همدیگر را بوسیدند. اصغر آذری بود و کارش نجاری بود و حسین هم کرد بود کار قالب‌بندی میکرد. همانطور که داشتند راه میرفتند اصغر جمعه را که داشت در آن گرمای نیم روز عسلویه کلنک می زد به حسین نشان داد و حسین به طرف جمعه رفت با شوخی داد زد "تو که هنوز زنده‌ای از افغانستان چه خبر؟" حسین هر کسی را که میدید آشنا بود و شرایط کاری همه را چنان به هم نزدیک کرده بود که اصلا برایشان مطرح نبود که کی کجایی است. چند پروژه را با هم تمام کرده اند و بیشتر خود را بنام کارگران پروژه‌ای می‌شناسانند تا کجایی بودن.

امروزه ریفه سفید یا صاحب کاری برای ساختن و آباد کردن جایی کلنگی بر زمین بزند. فردا جمعیتی از افراد هم تیپ اصغر و حسین و جمعه جمع میشوند تا آنجا را آباد سازند از ساختن یک خانه تا درست کردن اتوبانها یا پالایشگاه‌ها و سدها یا هرکار عمرانی دیگر. در دور افتاده ترین نقاط آدمهایی با تخصصهای گوناگون از کارگرساده بگیرتا مهندس و تکنسین که کار کردن در شرایط سخت، بی حقوقی، دوری از خانواده و حتی دور از شهر و شهرنشینی وجه مشترک همه آنهاست. با شروع هر پروژه‌ای با شوق و امید اینکه کاری پیدا شده و با دستهای خلاقشان دورترین و گرمترین و سردترین مناطق را رام نیروی کار ثمربخش انسان‌پشان خواهد شد. کارگاه‌ها و کمپهای کارگری ایجاد میشود و با تمام شدن هر پروژه ای با یاس و ناامیدی و انتظار فصلی دیگر از بیکاری‌ای کمپها بر چیده میشود.

کارکردن در این پروژه‌ها همیشه سخت و طاقت فرساست. اگر توجه کنیم که این پروژه‌ها بیشتر در نقاط دور دست و دور از شهر و شهرنشینی اجرا میشوند. و این شرایط کار را سخت تر میکند. دسترسی ای به چیز بدرد بخوری وجود ندارد. مثلا کارکردن در یک روزمستان در دامنه کوههای البرزیا کار کردن در گرمای طاقت فرسای تابستان عسلویه با رطوبت صد درصد را مجسم کنید. حال، به این شرایط سخت طبیعی، ساعت کار طولانی، بی امکاناتی، بی حقوقی، و عدم امنیت شغلی و سایر مصایب بشری را اضافه کنید. دیگر شاق بودن کار در این پروژه‌ها را فقط آنهایی میتوانند درک کنند که تمام عمر کاری خود را در این کارگاهها بوده‌اند. لشکری از خانه بدوشان که هر ویرانه ای را آباد میکند ولی خود همیشه در ویرانی بسر میبرد. من سعی میکنم با توجه به تجربه و مشاهدات خود در این نوشته تصویری واقعی از زندگی جمعیت زیادی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم درگیر کار کردن در این پروژه‌ها هستند ارایه دهم.

بافت جمعیت

افرادی با ملیتهای مختلف با فرهنگها و گویشهای گوناگون، بومی غیربومی خارجی با تخصصهای متنوع در این کارگاه‌ها مشغول به کار میباشند که در جمعهای فامیلی و همشهری و هم زبان بودن شکل میگیرد که شرایط کاری

همه آنها را در کنار هم گرد آورده و همسرنوشت کرده و با همدیگر رفیق و یار ساخته است.

دستمزدها

یکی از بزرگترین معضلاتی که گریبان این جمعیت زیاد را میگیرد مسئله دستمزدها میباشد. یکی از مسئولین چند سال قبل گفته بود که در نقاطی مانند عسلویه دستمزدها توافقی میباشد و با الگوی کشورهای اروپایی اعمال میشود. تا آنجا که به حرف این مسئول بر میگردد و اگر منظور ایشان از اروپا امثال خانم تاجر آن دوران و ایده های مرتجع نولیبرالیسم حاضر باشد که هر روز اگر تهاجمی به معشیت کارگران نکند خوابش نمیگیرد منم قبول دارم. ولی واقعیت چیزی دیگر است. این دستمزدها نه تنها توافقی نیست بلکه یک جانبه و تحمیلی میباشد. و کفاف حتی حداقل زندگی را هم نمیدهد. تازه همین دستمزدهای ناچیز هم هر روز به بهانه ای مورد تهاجم قرار گرفته و از سر و ته اش میزنند، ماه تا ماه نمیدهند، و با توجه به گرانی سرسام آور موجود، هر روز این جمعیت فقیر و فقیرتر میشود. دستمزدها نه بر اساس ساعت کار روزانه بلکه بر اساس تعداد روز در ماه تعیین میشود. که در بهترین حالت به ازای سه هفته کار و یک هفته استراحت برای آنهایی که دارای تخصصی میباشند پرداخت میشود. در حالیکه کارگران ساده همیشه حقوق رسمی اعلام شده مثل چماقی بالای سرشان بوده و در هر شرایطی باید به این دستمزد تن در دهند. این افراد در تمام این سه هفته چون در خوابگاهها و نزدیک محل کار بسر میبرند یا سر کارند و یا در انتظار به سر کار رفتن. از ۸ ساعت کار در روز و تعطیلی آخر هفته و اینها اصلا خبری نیست. یعنی همشه در خدمت صاحب کار خود میباشند. ولی در کارت برگهای حقوق ساعت کاری آنها بر اساس ۱۰ ساعت کار روزانه و نه ۸ ساعت در روز محاسبه میشود. یعنی حقوق روزانه است و روز هم ۱۰ ساعت است. کارگری که ۲۳ روز در کارگاه میماند یعنی ۵۵۰ ساعت در اختیار صاحب کار خود میباشد در حالی که در بهترین شرایط حقوق ۲۳۰ ساعت کار را دریافت میکند. و دیگر مزایا مانند حق مسکن و حق اولاد. حق ایاب و ذهاب، و غیره اصلا پرداخت نمیشود. مبلغی بابت اضافه کاری به ندرت به کارگر پرداخت میشود.

نحوه پرداخت دستمزدها

اگر در جمع این کارگران حضور پیدا کنید متوجه میشوید که اولین سوال آنها از همدیگر این است که "حقوق چه ماهی را گرفته ای!" تازه متوجه میشویم که این حقوقهای به اصطلاح توافقی بطور متوسط با چهار یا پنج ماه تعویق پرداخت میشود. در نظر بگیریم کارگری حقوق آبان ماه خود را در اسفند بگیرد! با در نظر گرفتن تورم و گرانی هر روزه، این حقیقت روشن می شود. که حقوق آبان ماه را اگر در اسفند بگیریم، ارزش آن به نصف تقلیل یافته است. دیگر پی بردن به عمق فاحعه ای که هر روز زندگی کارگران را تهدید میکند احتیاجی به توضیح ندارد. و به این نتیجه میرسیم این دستمزدها نه تنها توافقی نیست بلکه تهاجمی است هر روزه به سفره این کارگران و خانواده هایشان. و متحجرانه ترین ایده های نولیبرالیستی به روابط کاری کارگران و صاحب کاران حاکم بوده و بهر بهانه ای از حقوق و امتیازات معمول در قانون کار موحود نیز میکاهند. و نتیجه آن چیزی جز فقر و فلاکت هر روزه برای اکثریت کارگر و انباشت کوهی از ثروت برای اقلیت کارفرما نبوده است. در نبود تشکلهایی که در برابر این تهاجم هر روزه از حقوق کارگران دفاع کنند. متاسفانه کارگران وادار به عقب نشینی هر روزه از حقوق خود میشوند.

دوم. این گفته که، دستمزدها توافقی میباشد، این سوال را پیش میکشد که آیا عده‌ای صاحب کار پنهان از چشم قانون و مسولین دارند در این کارگاه‌ها خودسرانه عمل میکنند؟ در جواب باید به این مسئله توجه کرد که قبل از انجام و عملی شدن هر پروژه‌ای سازمانهای مسئول پس از برآورد و تعیین بودجه کارشناسی شده جهت اجرای طرحهای عمرانی برای تعیین پیمانکاری که مجری طرح شود البته، با مبلغ کمتر. اقدام به راه انداختن مناقصه مینمایند. امروزه رقابت در میان این شرکتها آنقدر زیاد شده که با درصدهایی پایینتر از قیمت کارشناسی شده داوطلب انجام این پروژه‌ها میشوند. حال با توجه به قیمت ابزارآلات و مصالح که هر روز گرانتر از روز قبل است به این نتیجه میرسیم که این شرکتها تنها به نیروی کار ارزان کارگران چشم دوخته اند. و منبع سود و منفعت این شرکتها نیروی کار ارزان کارگران میباشد و بس. و قطعاً بیش از هر کسی دیگری مسئولین به این امر واقفند.

قرارداد

عمر متوسط انجام بیشتر این پروژه‌ها در اغلب مواقع کمتر از پنج سال نمیباشد. با این حال در این کارگاهها با توجه به اینکه، افراد به صورت انفرادی برای استخدام مراجعه میکنند. یا اصلاً قراردادی بسته نمیشود و یا به صورت یک ماهه سه ماه (۸۹ روزه) و در نهایت یک ساله میباشد. که با توجه به اقدامات جدید در تغییرات قانون کار دیگر دورنمای تاریک روابط کاری به وضوح، قابل پیش بینی است. در این کارگاهها در زمان اسخدام تنها پرسشنامه‌های استخدامی است که در بین کارگر و کارفرما رد و بدل میشود. که اتفاقاً در همه جا شبیه به هم میباشد. و هیچ الزام قانونی در آن پرسشنامه‌ها به چشم نمیخورد. فقط زمانی که کارفرما، بخواهد اعمال خود را در بی حقوق کردن کارگران، به رنگ و بوی قانونی جلا بدهد آن وقت است که کارگران را یکی یکی فراخوانده و آنها را مجبور میکند که قراردادهای یک ماهه و ۸۹ روزه را امضا کنند تا به آسانی بتواند آنها را بدون پرداخت حق و حقوقشان مانند حق سنوات و پاداش هر زمان که خواست بیکار کند.

زندگی در کار گاه و خانواده

کارگران بیشتر عمر خود را در کمپها و خوابگاههایی که در نزدیکی محل کار ساخته میشود به سر میبرند. در خوابگاهی میخوانند که همیشه خدا بیش از ظرفیتش پر است. بدون امکانات بهداشتی و رفاهی. آنقدر زندگی در این خوابگاهها سخت و غیر قابل تحمل میشود که کارگران کار کردن را به استراحت در این خوابگاهها ترجیح میدهند. در نبود تفریحات لازم و سالم از جمله امکانات ورزشی برای کارگران که دور از خانواده و شهر و شهرنشینی عمر را میگذرانند، بیش از هر چیزی دیگر سر و کله فروشندگان کوچک و بزرگ مواد مخدر در این مراکز پیدا میشود. و با تخدیر زندگی کارگران و به خصوص جوانترها آخرین چوب حراج را به معیشت این انسانها میزنند. که نمونه ای مستند شاید گویاتر از هر چیز دیگری باشد ”شایع شده بود که رحیم جوشکار دو باره به سر کار برگشته، برگشتن سر کار رحیم آقا آنقدر توپ کرده بود که برای کسی که نمیشناخت واجب شده بود که حتماً باید ببیندش. ولی زمانیکه رحیم را میدیدی تازه متوجه میشدی که چرا تا این حد مشهور شده است. لاغر اندام، تکیده با ریشی انبوه که هر بار سیم جوش را به انبر میزد و کار جوشکاری روی لوله گاز را شروع میکرد با استارد کار به چرت میرفت و همزمان با تمام شدن سیم جوش یا قطع شدن آن دو باره بیدار میشد. و تمام هنر و نیروی زنده موجود در وجود این آدم تنها در

دست راستش بود که باعث شده بود خنده و خوشحالی را به تبسم صاحب کار بیافزاید. حال به یک نمونه‌ی عینی دیگر از زندگی خانوادگی رحیم یا هر کارگر دیگری که در این کارگاهها کار میکند توجه کنید. معلم از دانش آموزانش میخواهد که از افراد خانواده خود نقاشی بکشند فاطمه یکی از این دانش آموزان است که سفره‌ای میکشد یک طرف آن مادر در طرف دیگر خودش و یک جای خالی در آن طرف سفره، وقتی معلم از او میپرسد بابا کجاست، در جواب میگوید بابا با مازندگی نمیکند. فاطمه دختری که از همین کارگران است که در عسلویه کار میکند و از ۱۰ سال عمر فاطمه تعداد روزهایی که پدرش در خانه بوده. فقط به اندازه دو سال بوده است. زندگی جمع کثیری از آدمهای همین جامعه که سربازان بی افتخار عمرانی آبادانی این مملکت میباشند همیشه زیستن در شرایط سخت است و بدور از شان انسانی.

تشکل

شرکتهای ساختمانی که بیشتر این پروژهها را میچرخانند، تشکلی دارند به اسم انجمن صنفی شرکتهای ساختمانی که علنی است. فعالیت میکند. تعیین سیاست کاری میکند. خواستههای خود را هم به دولت و هم به کارگران تحمیل میکند. امور این شرکتهای را هماهنگ میکند. و بدون هیچ مزاحمتی امور روزانه خود را پیش میبرد. ولی متأسفانه هیچ تشکلی که خواستها و مطالبات کارگران را نمایندگی کند وجود ندارد و حتی غیر ممکن است پای تشکلهای رسمی و دولتی به مراکزی که این کارگران مشغول به کار هستند برسد. بیشتر کارگران برای احقاق حقوق خود در کارگاههایی که مشغول کار هستند حتی اگر بخواهند از راه قانونی هم عمل کنند همیشه باید اخراج شدن و بیکاری را به جان بخرند. و اگر خود بخواهند کاری کنند با هزار اتهام رو برو خواهند شد و مجبورند بهایی سنگینتر از اخراج و بیکاری بپردازند. به طوری که برای هر مطالبه کوچکی باید عده‌ای کار خود را از دست بدهند ولی با وجود همه این مشکلات موجود کم نیستند تعداد کارگرانی که دغدغه زندگی جمعی همه کارگران را دارند. آرزو میکنند بتوانند کاری کنند که از مصایب و مشکلات همکاران خود بکاهند. ولی متأسفانه این افراد به همان اندازه که کارهای عمرانی در جاهای پراکنده انجام میشود خود نیز پراکنده میباشند ولی همه به این امر که کار کردن در این کارگاه نمونه کامل تبعیض طبقاتی است واقفند و باید برای دفاع از حقوق انسانی و اجتماعی خود کاری بکنند.

اگر این افراد همدیگر را پیدا کرده و با ایجاد یک تشکل علنی که نمایندگی تمام بخشهای کاری در این پروژهها را به پیش ببرد خود را در میان کارگران و کارفرما قرار داده و تلاش کنند که از حق و حقوق کارگران دفاع کنند میتوان افق زندگی این بخش از کارگران را روشن دید که با توجه به اینکه در یک تشکل سراسری دیگر این افراد مستقیماً با کارفرمای خود درگیر نمیشوند به میزان زیادی خطر اخراج این کارگران در محل کار خود تا حدی کم کند. دوم اینکه هر دستاوردی که در این راه نصیب کارگران شود متعلق به همه خواهد بود و به یک کارگاه یا یک مرکز کاری محدود نخواهد شد. و باز با توجه به اینکه این افراد طبیعتاً هر کدام شغل و تخصصی دارند میتوانند نماینده واقعی همه بخشهای کاری در این پروژهها باشند. و نهایتاً با توجه به اینکه بافت جمعیتی کارگران از ملیتها و با گویشها و آیینهای متفاوتی تشکیل شده است و شاید یکی از موانع متشکل شدن در بعد محلی شود یک تشکل سراسری از فعالین میتواند این کثرت را به وحدتی منسجم تبدیل کرده که بتواند تبدیل به ابزاری در جهت منافع جمعی کارگران تبدیل شود.

فرخ فرهمند- ۱ مارس ۲۰۰۸